

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره
موضوع جزئی: آیه ۳۴ _ بخش دوم _ عکس العمل ابلیس در برابر امر به
تاریخ: ۵ آبان ۱۳۹۹
مصادف با: ۹ ربیع الاول ۱۴۴۲
جلسه: ۶
سجده و بررسی ریشه آن

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَاللَعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ﴾

عکس العمل ابلیس در برابر امر به سجده و ریشه آن

بحث در قسمت دوم و بخش دوم آیه ۳۴ بود. «و إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ». اولین مسئله ای که در بخش دوم آیه درباره آن گفتگو کردیم، مربوط به ماهیت ابلیس بود. در حدی که این جلسه اقتضا دارد، اقوال و نظار را درباره ماهیت ابلیس مورد بررسی قرار دادیم. بعد از آنکه ماهیت ابلیس معلوم شد، خداوند متعال به بیان رفتار ابلیس و عکس العمل او در برابر امر به سجده و ریشه و منشأ آن می پردازد. بعد از آنکه خداوند متعال امر به سجده فرمود، ابلیس إباء کرد. این یک عکس العمل است. چرا إباء کرد؟ ریشه إباء ابلیس هم در این آیه بیان شده است.

پس بخش دوم در واقع مبین عکس العمل ابلیس و ریشه یابی این عکس العمل و رفتار است که چرا چنین کاری را انجام داد. میفرماید ابلیس إباء کرد، این إباء به دلیل استکبار بود. استکبار بواسطه کفر رقیق و پنهان ابلیس بود و بعد از این جای این پرسش پیش می آید که اگر او از کافرین محسوب شده، (چه کان را به معنای خودش بگیریم و چه به معنای صار باشد، آیا از کافرین بود و یا از کافرین شد؟) پرسش و سوال اساسی این است که مگر قبل از ابلیس هم کافری بود که این در زمره آنها محسوب شد؟ یا از کافران کسی بود که این به آنها پیوست؟ به هر حال در اینجا چند مطلب است که ما باید به آنها بپردازیم. یکی اصل فعل ابلیس است، دوم ریشه، منشأ و سبب این مخالفتی است که با خداوند تبارک و تعالی کرد. و مورد سوم اینکه بعد از این مخالفت، بالاخره وقتی او کفر خودش را آشکار کرد یا صار من الكافرین، آیا قبل از ابلیس کافرانی بوده اند و یا او اول کافر این عالم است؟

امتناع ابلیس از سجده

اما اصل رفتار ابلیس همان إباء و امتناع او بود. و از اینکه امر خدا را اطاعت کند و در مقابل آدم سجده کند امتناع کرد. در قرآن به دو نحو إباء را مطرح می کند. تارة إباء از روی ترس و عدم قدرت بر تحمل آن کار است مانند آنچه که در مورد سماوات، أرض و جبال فرمود: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا»^۱ خداوند متعال میفرماید وقتی ما امانت را به آسمان و زمین و کوه ها عرضه کردیم، اینها إباء و امتناع کردند از

۱. سوره احزاب، آیه ۷۲.

پذیرش. منتها این إباء آنها از روی مخالفت، تمرد و سرپیچی نبود، بلکه از روی ترس و اینکه نتوانند این بار را بر دوش بگیرند إباء و امتناع کردند. أَشْفَقْنَ منها در واقع همان ترسی است که بخاطر عدم توانایی خود برای تحمل این بار و این مسئولیت داشتند.

این إباء نمی تواند مورد سرزنش واقع شود که چرا امتناع کردی. درست است که نسبت به آسمان و زمین جای این پرسش هست که آیا اصلاً آنها اختیار داشتند که بپذیرند یا رد کنند یا اصلاً اختیار نداشتند؟ چون إباء در واقع امتناع عن إختيار است. یعنی اینکه انسان امتناع کند از روی اختیار، چیزی را که می ترسد و یا دوست ندارد انجام دهد. آنوقت در اینجا این سوال هست که در مورد آسمان، زمین و کوه، آیا امتناع آنها از پذیرش این بار و مسئولیت از روی اختیار بود یا تکویناً امتناع کردند و اختیار نداشتند؟ اگر بگوییم اینها اختیار نداشتند و در عین حال به آنها عرضه شد و آنها هم از روی اختیار این را رد کردند، طبیعتاً چنین چیزی در اینجا مشکل پیدا می کند. اولاً اطلاق إباء در این مورد مشکل پیدا می کند چون اگر گفتیم إباء به معنای امتناع عن إختيار است، آنوقت اختیار آسمان، زمین و کوه چه می شود؟ آنها چه اختیاری داشتند؟

یا یک بیان تمثیلی است برای اینکه بگوید آنها اصلاً توان و تحمل نداشتند و اگر عرضه می شد هم نمی توانستند آن را بپذیرند. چون در قرآن دارد که «لو أنزلنا هذا القرآن علی جبل، لرأیته خاشعاً متصدعاً من خشية الله». قلب انسان و پیامبر تحمل نزول قرآن را دارد، اما کوه چنین تحملی را ندارد. حال آیا إباء کوه، آسمان و زمین، آیا از روی اختیار بوده و یا خیر؟ این مسئله ای است که باید در جای خودش بحث شود.

ریشه امتناع ابلیس از سجده

اما اجمالاً مسئله ای که در اینجا وجود دارد، این است که این إباء از روی ترس بوده است. یعنی این امتناع از این باب بوده که می ترسیم نتوانیم این امانت را بر دوش بگیریم. اما إباء ابلیس از سجده در برابر آدم، إباء استکباری است. یعنی إباء از روی کبر و خود بزرگ بینی و افزون بینی است. پس إباء ابلیس در واقع امتناع او از سجده بواسطه استکبار است؛ «أبی و استکبر».

آیا ریشه استکبار ابلیس کفر او بود یا استکبار و کفر باعث إباء و امتناع او شد؟ به عبارت دیگر عکس العمل ابلیس إباء و امتناع از سجده در برابر آدم است، اما این به چه دلیل است؟ آیا دلیلش این است که یک رذیلتی به نام کبر در وجود او بود؟ این می شود یک رذیلت و خصلت زشت نفسانی. یک مشکل دیگری در اعتقاد داشت و آن کفر بود، یعنی کأن ابلیس دوتا مشکل داشت، یکی استکبار و دیگری کفر. یکی افزون طلبی و خود برتر بینی، و دیگری نگاه مادی، قیاسی که خودش را با انسان کرد که «أنا خیرٌ من خلقتنی من نار و خلقتَه من طین»^۱. یعنی در درون خودش یک تعصب و انانیتی وجود داشت و این یکی از عوامل و علل امتناع او از پذیرش دستور خدا بود. و دیگر آن معضل اعتقادی او بود.

۱. سوره صاد، آیه ۷۲.

یعنی از نظر فکری و اعتقادی هم کافر بود منتها این یکی کفری پنهان و مستور بود و این حادثه خلقت آدم باعث شد آن کفر مستور آشکار شود.

پس یک احتمال این است که بگوییم ریشه این إباء دو چیز است. یکی یک خصلت نفسانی به نام استکبار است که أمّ الأمراض و المفاسد است، و دیگری هم مسئله کفر است که بر می‌گردد به باور و اعتقاد. یا اصلاً اینها در یک رابطه طولی با یکدیگر اند به این معنا که إباء و امتناع به دلیل استکبار بود. یعنی ریشه إباء استکبار است، استکبار هم به دلیل کفر بود. ریشه استکبار ابلیس کفر او بود و الا اگر موحد می‌بود و نگاه توحیدی به معنای واقعی کلمه داشت، استکبار نمی‌ورزید. این دو احتمالی است که در اینجا وجود دارد که ما باید در ادامه پاسخ دهیم و به نتیجه برسیم که بالاخره ریشه امتناع ابلیس این دو با هم است، یا اینها در یک نسبت طولی اند به این صورت که ریشه امتناع استکبار است و ریشه استکبار هم کفر است.

قبل از اینکه به این سوال پاسخ دهیم، در واقع باید ببینیم که آیا امکان انفکاک این دو هست؟ آیا می‌شود کسی استکبار بورزد و کافر نباشد؟ یا نه اصلاً امکان ندارد؛ یعنی اگر کسی استکبار بورزد در واقع گرفتار کفر است. البته مراتب دارد. عالی‌ترین مرتبه استکبار میتواند ریشه اش کفر باشد. اینها نکات و احتمالاتی است که در اینجا باید به آن توجه کرد. استکبار در واقع از ریشه کبر به معنای فزون طلبی، زیاده خواهی، خود برتر دیدن، با دید تحقیر به دیگران نگاه کردن و خود را بزرگ دیدن است. با عجب هم فرق می‌کند؛ عجب با کفر متفاوت اند. اینها دو رذیله نفسانی هستند. در واقع عجب خود پسندی و از خود راضی شدن است؛ این غیر از خود برتر بینی و خود بزرگ بینی است. یعنی اینکه انسان در محیطی که هست، همه موجودات دیگر و افراد دیگر را در مرتبه پایین تر از خودش ببیند. وقتی اینچنین نگاه کند، طبیعتاً نگاهش نگاهی تحقیر آمیز است و انتظارش نسبت به دیگران می‌شود انتظاری متفاوت. این یک رذیله است که درباره آن باید صحبت شود که واقعا چه آثاری دارد. این به هر حال چیزی است که بواسطه آن اگر کفر هم بوده و مستور بوده، ظهور پیدا کرده. یعنی استکبار یک محوریتی در اینجا پیدا می‌کند که لولا این استکبار و لولا داستان خلقت آدم، کفر او هم اگر از قبل بوده مستور می‌ماند. البته مستور به حسب دید دیگران و الا عند الله که مستوریت معنا ندارد.

این چیزی است که عامل هلاکت انسان در این دنیا است. واقعا انسان اگر بخواهد استکبار بورزد، خدا او را به هر نحوی زمین می‌زند. در روایت داریم که **الكبرياء رداعى**. این حدیث قدسی است که کبریا و بزرگی رداى من است. اگر کسی بخواهد این رداى من را به تن کند، آنوقت در روایت دارد که من با او چه خواهم کرد. این رذیلت در برابر رذائل اخلاقی دیگر، شاید مهمترین و کشنده ترین رذائل انسانی است. همین باعث شد که شیطان از درگاه خداوند متعال رانده شود، این باعث شد که کفر او آشکار شود.

لذا بحثی در این نیست که استکبار با این توضیح اجمالی که بنده دادم، یکی از عوامل و ریشه های امتناع ابلیس بود. آمد قیاس کرد، ریشه قیاسش هم همان اتانیت و خود خواهی بود که باعث شد إباء کند از سجده در برابر آدم.

بدون تردید یا تنها ریشه و یا یکی از ریشه های رفتار ابلیس همین استکبار است. لکن سخن در این است که این تنها عامل است یا خود این استکبار هم از کفر بر می خیزد. بالاخره این استکبار در این آیه زاییده کفر است و آنچه که باعث امتناع شیطان شد کفر بود؟ یا استکبار و کفر با هم این اثر را داشتند. بدون تردید استکبار مدخلیت را دارد اما باید دید که این استکبار در عرض کفر است یا معلول آن که در جلسه بعد توضیح خواهم داد.

«والحمد لله رب العالمین»